نوشته شده توسط امیر رحمانی
شنبه ۰۶ مهر ۱۳۸۷ ساعت ۱۶:۰۳ - آخرین به روز رسانی کشنبه ۱۱ دی ۱۳۹۰ ساعت ۱۵:۱۷

حـاج سـ ـد احـمـد اصفهانی ، معروف به خوشنو س ، که از مهاجر ن شهر سامرا در زمان م رزای شـ ـرازی بـود و بـه هـمراه عالم عامل حاج ملا محمد علی سلطان آبادی به حج مشرف شده بود، فرمود: در آن سفر چون وارد مکه معظمه شد م چند شتر را برای رفتن به منی از شخص شترداری که نامش صالح بود و به هم ن مناسبت به او صالح جمال می گفتند، اجاره کرد م .
وقـتـی شـتـرها را از خارج شهر آوردند، کی از آنها مفقود شده بود.
او حجاج را سوارکرد و ا شان رفتند و گفت : بگذار د حجاج بروند، من ک شتر می فرستم که شما رابدون تاخ ر و معطلی ببرد.
من تنها ماندم و در خانه ای که منزل کرده بودم ، جز ک پ رزن که او را به خاطرحفاظت در آن جا گـذاشـتـه بودند کسی نماند، لذا من تنها و محزون و غمگ ن بدون ا ن که چاره و علاجی داشته باشم ، ماندم ضمنا من در خانه مطوف خود (راهنما) سـ دجل ل م رزا ابوالفضل شـ رازی ، در طبقه چـهـارم مـنـزل سـکونت داشتم .
بر در خانه منتظر شتربان بودم که الان شتری را می فرستد و به حـجـاج ملحق می شوم تا ا ن که آفتاب غروب کرد و شب تار ک شد.
در آن وقت از پ رزن خواستم کـه بـه خـانـه صالح جمال رفته و خبری ب اورد و گفتم : ک ل ره عثمانی به خاطر ا ن کار به تو می دهم .
قبول نکرد و گفت : اگر هزار ل ره هم بدهی خانه را رها نمی کنم .
بـا شـنـ دن ا ن جواب حال زار و رسوا ی دن ا و آخرت مرا گرفت ، ز را حج من است جاری بود.
به هـمـ ـن دلـ ـل به بالای بام رفتم و گر ه ز ادی کردم و بر روی خاک به سجده افتادم و التجاء و استغاثه به حضرت صاحب الامر عجل اللّه تعالی فرجه الشر ف نمودم .
ناگاه مردی را د دم که شکل شـتـردارهـا بـود و در خـانـه ا ـستاده و با او شتری است .
به آن پ رزن گفت : به سـ د (سـ د احمد اصفهانی و ناقل قض ه) اطلاع بده و بگو که صالح جمال مرا فرستاده است که او را به حجاج برسانم .
پـ رزن به طبقه چهارم آمد و اثاث ه مرا برداشت و در خانه برد.
من هم پشت سر او رفتم .
آن شخص مرا به بهتر ن وجهی سوار کرد و زمام شتر را به دست من داد و فرمود: اصلا نترس ا ن شتر تو را به حـجـاج مـی رسـاند و از نظرم غا ب شد.
براه افتادم ، ولی ک ساعت نگذشته بود که حجاج راد دم .
صالح جمال را حاضر کردم و موضوع را از او سؤال کردم .
گـفـت : مـن نـتـوانـسـتم برای تو شتر بفرستم و ا ن شتر هم از شترهای من ن ست و مثل آن در شترهای حجاز افت نمی شود، بلکه از شترهای من است .
خلاصه مشاجره ای ب ن حجاج و مطوف و شـتـردار افتاد و مطوف حکم کرد که جمال با د حبس و از اوجر مه گرفته شود.
اما جناب حاج مـلا مـحـمـد علی سلطان آبادی دستور دادند که ا ن مشاجرات را ترک کن م تا نزاع خاتمه ابد و هم ن کار هم شد.
وقتی به مکه مراجعت نمود م و از اعمال حج فارغ شد م و حجاج خواستند به اوطان خود مراجعت نما ند، مطوف به دلالها دستور داد تمام شتربانان را جمع نما ند و آنهارا به حضور تمامی حجاجی که باقی مانده بودند، ب اورند، و از آنها سؤال شود که کدام ک از جر ان شتر اطلاع دارد و کدام ک از آنـهـا بـوده کـه به منزل من (صاحب قض ه)آمده است .
ه چ ک جوابی ندادند و اطلاعی از ا ن مطلب نداشتند.
بعد هم آن شتر رابه شصت ل ره عثمانی خر دند و به من تقد م نمودند کمال الد ن ج 1، ص 112، س 39.